یقین دارم که نیهیلیسم (نیست انگاری) در ساشیب افول افتاده است و اگر این چنین باشد؛ که می دانم هست؛ بازنگری به دورانی که اگر چه افول خواهد کرد؛ اما هنوز آثار چند صد ساله تعین و تحقق آن باقی است؛ می تواند یاریمان دهد در نظر کردن به تاریخ. آن سان که شاید. سخن از "افول" اکنون در افواه افتاده است و این خود شاهدی است بر صدق و صحت خویش. چرا که نیهیلیسم همواره در "اکنون" می زید و اجازه نمی دهد که فراتر از اکنون بیندیشند و همین که پیدا شده اند کسانی که با نحوی خودآگاهی تاریخی، اکنون را در نسبت با تاریخ می نگرند؛ نوید آغاز مرحله ای دیگر است. در "اکنون" زیستن، منافی خودآگاهی است. "ارنست یونگر" نیز در کتاب "عبور از خط" به همین معنا توجه یافته: در این سو و آن سوی بلا، نظر می تواند متوجه آینده باشد یا به راه هایی بیندیشد که به آینده بینجامد؛ اما در گردباد بلا، تنها "اکنون" مسلط بر اوضاع است. گردباد بلا و تبعیدگاه بلا، استعاره هایی است که یونگر برای دلالت بر دوران غلبه نیهیلیسم، برگزیده. تاریخ غرب تاریخ نیهیلیسم است. اما این بلا یا به عبارت بهتر فتنه، آن همه عظیم است و فراگیر که کسی را امان نداده است. مگر آنان را که از سیطره زمان و مکان یا به عبارت بهتر از سیطره بعد رهیده باشند. و چنین کسان کجایند؟ ارنست یونگر از همان آغاز، نیهیلیسم را چون مرحله ای از یک پیشامد معنوی می بیند که خودِ نیهیلیسم احاطه اش کرده است. یعنی همان اسطوره چشمه حیات در دل برهوت ظلمانی، طلوع از مغرب. و این راست است؛ تنها در اعصار جاهلی است که باید امید بعثت داشت. او این سخن را همچون یک پیش گویی به نیچه نسبت می دهد: بشارت حرکتی خلاف نیهیلیسم که در آینده جایگزین نیهیلیسم کامل خواهد شد. ناظران بعد از نیچه را دیگر گرداب بلا بلعیده است و نمی توانند جز به اکنون چشم بگشایند. گذشته را نیز با همین چشم می بینند و آینده را نیز در استمرار همین اکنون می یابند. چونان که گرفتار حریق گشته است که از غیر اکنون و این وحشتی که بر جانش مستولی است تصوری ندارد. در گیر و دار خشم و شهوت نیز جان در حال اسیر است. نه از دیروز تصوری دارد و نه از فردا. خودآگاهی یعنی بیرون شدن از عاداتی که بر جان احاطه یافته اند و بر خود نگریستن. اما عادت، همواره ملازم با غفلت است و از غفلت زده نمی توان خواست که از غفلت زدگی خویش غافل نباشد... نظم گسترده تمدن اروپایی متکی به تکنولوژی است و این نقطه قدرت، درست همان نقطه ضعف اوست. وقتی انسان به قدرتی اتکا پیدا کند که بیرون از وجود اوست، دیگر نمی تواند خود را قدرتمند بداند. تکنولوژی هسته نابودی خویش را در درون خود دارد و این امری است فراتر از این حقیقت که کمال تکنولوژی با کمال انسانی جمع نمی شود. اتوماسیون واقعه ای است که بین انسان و ابزار او حائل گشته است و این چنین، نظم گسترده اتوماتیک تکنولوژی، فارغ از وجود انسان به نحوی حیات انتزاعی، دست یافته. عالم امروز عالمی انتزاعی است که بر مبنای علوم انتزاعی امروز، صورت پذیرفته است. منطق بشر امروز منطق انتزاعی ریاضیات است و معماری شهرها و خانه های او را هندسه تحلیلی دکارت که بر مبنای سلسله ای از انتزاعات صورتی کاربردی یافته است؛ شکل داده. دو قرن است که بشر نظم حیات فردی و اجتماعی خویش را نیز با نظم انتزاعی کارخانه ها و سیستم های گسترده بروکراتیک، تطبیق داده است و از این راه، رفته رفته خود را به صورتی که مورد نیاز یک مکانیسم بسیار گسترده اتوماتیک باشد؛ استحاله بخشیده است.

این نظم گسترده نیهیلیستی، بسیار قدرتمند می نماید؛ اما در واقع چنین نیست. وقتی که برق در شهری چون نیویورک قطع شود؛ همه با نحوی آگاهی فطری، برق را چون پاشنه پای آشیل و چشمان اسفندیار می یابند. و یا هنگامی که جریان نفت از تنگه هرمز به حلقوم نفت خوار کارخانه ها مسدود شود، بازار بورس وال استریت خود را بیچاره می یابد. نقطه اتکای بیرونی، همواره با یک نقطه ضعف درونی همراه است... علت عدم آگاهی بشر امروز نسبت به انتزاعی بودن علوم جدید در همین جاست که او هرگز فرصت لازم را برای تامل و تفکر در نظم بسیار دقیق و گسترده ای که با ظرافت تاروپود خود را حتی تا کوچکترین زوایای زندگی شخصی و خانوادگی انسان ها کشانده است؛ نمی یابد. انسان ها هرگز اجازه ندارند آنگونه که می خواهند زندگی کنند. آن ها در بیمارستان هایی به دنیا می آیند که تابعی از یک سیستم بسیار گسترده جهانی است و در خانه، در میان خانواده ای بزرگ می شوند که هر یک به نحوی در سیطره همان نظم گسترده است. کودکان همراه با تلویزیون رشد می کنند و تلویزیون ها نیز با پیچیده ترین شیوه های روانشناسی اجتماعی، تلاش دارند تا مردم را نسبت به استمرار وضع موجود امیدوار سازند و آن ها را مطلقا از هر اندیشه ای که مفید فایده نیست و کاربردی ندارد؛ باز دارند. ملاک های خوبی و بدی از همین جا اخذ می شود؛ «مفید» هرچه باشد، «خوب» است و «غیر مفید»، هرچه باشد، «بد» مدارس و دانشگاه ها نیز متعهد به تعلیم علومی مفید هستند. علومی که بتوانند را تصرف فاوستی در عالم طبیعت را هموار سازند و هرچه جز این باشد، بی فایده است...